

بخشی از مقاله‌ی "جنبش واقعی که وضعیت کنونی را ملغی می‌کند" - مباتی سوسیالیسم و جنبش کارگری آلمان "1848 - 1920" /

رالف هوف روگر/ برگردان کاوس بهزادی

...

### سوسیالیسم ملی یا انقلاب جهانی؟ 1914 - 1918

برای خیلی‌ها جنگ جهانی به هیچوجه امری غیرمنتظره نبود. از سال 1871 انگلیس و فرانسه با رقیبی جدی مواجه شدند: امپراتوری آلمان سقف تولیدات صنعتی‌اش به سرعت از قدرت‌های بزرگ سنتی فزونی گرفت و مطالباتش در مورد سلطه بر بازار و به‌ویژه در سیاست مربوط به مستعمره‌ها افزایش پیدا کرد. جنبش کارگری این گرایش را به دقت زیر نظر داشت و دائماً در مورد خطر جنگ جهانی هشدار داد. در کنفرانس‌های بین‌المللی نظیر کنفرانس بازل در سال 1912 بر درخواست صلح و همبستگی پرولتاریا سوگند خورده شد. با این وجود تقریباً تمام احزاب کارگری اروپا در تابستان 1914 از اقدام جدی بر علیه جنگ سرباز زدند و سیاست‌های‌شان را با مواضع دولت کشوری منطبق نمودند که در آن فعالیت می‌کردند. حزب سوسیال دموکرات آلمان نه فقط دست به هیچ مقاومتی نزد، بلکه حتی با تمام توانش از فعالیت‌ها و اقدامات جنگی امپراتوری رایش حمایت کرد.

بسیاری از اعضا از این چرخش ناگهانی در سیاست حزب پشتیبانی و خیلی‌ها هم شوکه شدند. تازه در این موقع آشکار شد که حزب در وضعیتی تنش‌برانگیز به چه میزانی ناتوان بود. با وجود این تمام نظریه‌پردازان حزب، از جناح راست گرفته تا چپ در اثنای جنگ از باور اولیه به "جنگ دفاعی" فاصله گرفتند. کارل کائوتسکی، ادوارد برنشتاین، روزا لوکزامبورگ - نماینده‌ی مرکز، تجدیدنظرطلبان و چپ‌های رادیکال علیرغم سمت‌گیری‌های سیاسی کاملاً متضادشان از سال 1917 در "سوسیال دموکرات‌های مستقل" (USPD) متحد شدند که تنها حزبی بود که به‌طور جدی سیاست جنگی امپراتوری رایش را رد کرد. با این حال اکثریت اعضای حزب به سیاست جنگی حزب وفادار ماندند. نمایندگان دفاع بی‌قید و شرط از میهن در حزب سوسیال دموکرات آلمان نه تجدیدنظرطلبان که تا به امروز نیز مورد سرزنش قرار می‌گیرند، بلکه سوسیال دموکرات‌های رده‌ی دوم حزب بودند، یعنی کسانی که برای مسائل نظری ارزش زیادی قائل نبودند و مرکز توجه‌شان کاملاً معطوف به سیاست رفرمیستی بود. نمایندگان چنین سمت‌گیری گوستاو نوسکه و فریدریش ابرت و همچنین کارل لگین و رهبران اتحادیه‌ها بودند. امتناع از تبدیل "سوسیالیسم علمی" مارکسیستی به آرمان‌شهری‌ای مشخص و به‌طور همزمان عدم توانایی پیوند اهداف درازمدت ضد سرمایه‌داری با مبارزات طبقاتی

جاری، فضای خالی و انشقاق برانگیزی را در جنبش برجای گذاشته بود که اگر چه به دلیل ارجاع رسمی به مارکسیسم پنهان مانده بود، ولی در عین حال از بین بردن آن هم غیرممکن شده بود. تسلط فزاینده‌ی گام به گام رفرمیسم، این دشمن مسائل نظری از سال 1890 با نگاه لاسال به دولت به‌عنوان نماد سعادت عمومی تقویت شد. از یک طرف تبعات یکسان‌قرار دادن دولت و سعادت عمومی، صرف‌نظر کردن خود اتحادیه‌ها از اعتصاب در [معاهده‌ی] "صلح اجتماعی" و از طرف دیگر یکسان‌قرار دادن اقتصاد ملی با سعادت عمومی بود. نشریه‌ای از اتحادیه‌ها در این مورد نوشت:

"همه چیز به‌خصوص در مبارزه در بازار جهانی عمدتاً به این بستگی دارد که چگونه طبقه‌ی کارگر از منافعش دفاع کند که تا درجه‌ی معینی نیز با سعادت عمومی کشورمان مرتبط است. پروتاریای آلمان نمی‌تواند نسبت به این مساله بی‌تفاوت باشد که این مبارزه به نفع و یا به ضرر آلمان تمام شود." (Klönne 1989: 129).

در این مورد مبانی عام سوسیال دموکراسی آلمان در مورد سوسیالیسم جا را برای تفسیر "سوسیالیسم ملی" از آن باز گذاشت. معمولاً بر این واقعیت سرپوش گذاشته می‌شود که سرآغاز سوگند خوردن برای "مشارکت و همکاری اجتماعی" بین کار و سرمایه در آلمان، توافقات بین صنایع نظامی و اتحادیه‌ها در اثنای جنگ اول جهانی است. هدف این توافقات جلوگیری از گذاشتن چوب لای چرخ صنعت قتل عام ماشینی‌شده بود. کارفرمایان از این صنعت سود سرشاری به جیب می‌زدند و اتحادیه‌ها برای اولین بار به‌عنوان طرف مذاکره از طرف دولت به رسمیت شناخته شدند. اتحادیه‌ها از سال 1916 در شکل "کمیته‌های جنگ" رسماً نماینده‌ی منافع کارگران در اقتصاد شدند.

مصیبت‌بارتر از خود این توافقات سیاسی، رنگ و لعاب زدن ایدئولوژیک به آن توسط مطبوعات اتحادیه‌ها و حزب سوسیال دمکرات آلمان بود. در این‌جا سوسیال دمکرات‌ها عناصر قوی اقتصاد با برنامه‌ی اقتصاد جنگی را به‌عنوان "سوسیالیسم جنگی" یا "سوسیالیسم آلمانی" و تحقق مطالبات دیرینه‌ی کارگران قلمداد کردند. اعلام شد که دیگر فردگرایی و "هرج و مرج در تولید" کنار گذاشته و کنترل با برنامه‌ی منابع اجتماعی متحقق شده است (Klönne 1989: 137ff). در این‌جا سوسیالیسم از یک سو با خلاصه‌سازی مارکسیسم در اقتصاد و از سوی دیگر درک بورژوایی از دولت، به چیزی دقیقاً متضاد با آن تعبیر شد. به جای رهایی کارگران به‌عنوان سوژه، هدف فرودستی بی‌تنش آنان به‌عنوان موضوع برنامه‌ی اقتصادی برای بسیج همه‌گانی اعلام شد. مطالبه‌ی برابری به حوزه‌ی ایدئولوژیک کمونیته‌ی ملت کشانده شد و از این طریق ابعاد اقتصادی - سیاسی آن خنثی شد که شباهت‌های آن با "ایدئولوژی کمونیته‌ی خلق" فاشیسم کاملاً واضح است.

## انشعاب در حزب و انقلاب شورایی - نوآوری از مجرای بحران

با این وجود مارکسیسم رسمی حزب علیرغم تمام محدودیت‌های منظور شده در آن، نقاط کافی برای مقابله با تنزل و انحطاط ایده‌های سوسیالیستی ارائه می‌کرد. در آغاز اپوزیسیونی کنش‌گر از چپ‌های رادیکال حول و حوش کارل لیبکنخت شکل گرفت. این اپوزیسیون شبکه‌ایی از روابط بین‌المللی بوجود آورد و در کنفرانس‌های متعدد بر مساله‌ی کنش انقلابی به‌عنوان بهترین وسیله برای پایان دادن به جنگ تأکید کرد. برعکس "سرمایه‌داری سازمان‌یافته"ی به خود آمده‌ی آلمان با کارتل‌ها، انحصارات و دخالت‌گری دولت نه فقط سوسیال‌دمکرات‌های اکثریت را بلکه حتی تند و تیزترین منتقدانش را در عرصه‌ی بین‌المللی مجذوب خود کرده بود. لنین در جزوه‌ی 1917 نوشته شده‌اش، "دولت و انقلاب"، "آموزش و انضباط میلیون‌ها کارگر از طریق دستگاه گسترده، پیچیده و اجتماعی شده‌ی پست، راه‌آهن، کارخانه‌های بزرگ، بانک‌ها" را به‌عنوان پیش‌شرط ضروری سوسیالیسم قلمداد کرد (LW 25: 487). آرمان‌شهری وی در مورد اولین مرحله‌ی کمونیسم در این جمله جمع‌بندی شده است: "تمام جامعه یک دفتر و یک کارخانه با کار مساوی و دست‌مزد مساوی خواهد بود." (همان‌جا: 488) لنین که تسلط کامل به زبان آلمانی داشت، ارزش زیادی برای کارایی سازمانی مؤسسات بزرگ دولتی آلمان، به انضمام مجموعه‌ی صنایع نظامی قائل بود. او در امپراتوری قیصر به‌دلیل بحران‌های داخلی‌اش به‌عنوان الگوی نمونه اجتماعی‌سازی سرمایه‌داری تکامل‌یافته نگاه می‌کرد.<sup>1</sup>

اما ما ناپستی نادیده به‌گیریم که لنین در "دولت و انقلاب" به‌طور مفصل به ضرورت مراحل بعدی تکامل کمونیسم تأکید و با ارجاع به مارکس این مراحل را از طریق کار داوطلبانه و جایگاه دولت خصلت‌بندی کرد. با این‌حال در جهان‌بینی او با توجه به نامعین بودن چنین مباحثی، هدف اولیه، "جامعه به مثابه‌ی کارخانه" مسلط بود. در نهایت هم این مدل به نسبت‌های متفاوت در سوسیالیسم واقعاً موجود عملی شد. "سوسیالیسم اداره‌ی پست" به‌مراتب بسیار کمتر جنایت‌کارانه بود تا "سوسیالیسم آلمانی" حزب سوسیال‌دمکرات آلمان - اکثریت، اما با این وجود فاصله‌ی بسیار زیادی نیز با رهایی توده‌های کارکن داشت. در انقلاب روسیه که دیگر از حرکت به جلو باز ایستاده بود، ادغام دولت و سوسیالیسم به بالاترین مرحله‌ی خود رسیده بود و الگوی نمونه‌ی نسل‌های بعدی کمونیست‌ها شد.

---

<sup>1</sup> او در اثر تدوین شده‌اش در سال 1917، "امپریالیسم به‌عنوان بالاترین مرحله‌ی سرمایه‌داری" در درجه‌ی نخست تأکیدش به نمونه‌های صنایع و بانک‌های آلمان است.

افزایش و تمرکز قدرت دولت و به موازات آن افزایش نقش دولت در مبانی سوسیالیسم جنبش کارگری منجر به گسست نظری نشد، بلکه بانی افزایش فعالیت خود کارگران شد. کارگران صنایع فولاد برلین در همان آغاز جنگ از صلح اجتماعی حمایت نکردند و با اتکاء به نیروی خودشان، بدون مجوز اتحادیه‌ها دست به اعتصابات متعددی زدند. این جنبش بیش از پیش سیاسی شد و گسترش بسیار زیادی پیدا کرد و از سال 1916 تبدیل به میلیتانت جنبش ضدجنگ و در نوامبر 1918 به همراه کارگران و ملوانان شورشی به بانی انقلاب ارتقاء پیدا کرد. (Arnold 1985: 42-50, Hoffrogge 2008:25-63).

شوراهای کارگران و سربازان حاملان این انقلاب بودند که قدرت دولتی را نه از بالا، بلکه از پائین اعمال می‌کردند و آن را در عمل زیر سؤال بردند. شوراهای کارگری در آلمان با تکیه بر تجارب انقلابات روسیه در 1905 و 1917، ولی اما در درجه‌ی نخست بر مبنای سنت‌های دموکراسی جمعاتی به وجود آمدند که در دوران ممنوعیت احزاب به‌عنوان فرهنگ اعتصابی دموکراسی از پائین شکل گرفته بود و در بسیاری از مناطق هنوز وجود داشت (Müller, 1985). شوراهای پیشگام نظری نداشتند، علیرغم این که توضیحات مارکس و انگلس در مورد کمون پاریس مبانی سوسیالیستی مشابهی را برای شوراهای ارائه کرده بودند، اما این مطالب به‌ندرت در جنبش کارگری انعکاس پیدا کرده و تئوریزه شده بودند. کنش خودانگیخته، نقطه‌ی قوت و در عین حال بزرگ‌ترین ضعف شوراهای بود. چرا که کسب قدرت سیاسی تقریباً بدون اعمال قهر و بسیار سریع صورت گرفت، اما شوراهای در نوامبر 1918 در درجه‌ی نخست به فکر آن نبودند که واقعاً جای دولت قدیمی را بگیرند. تازه در 10 نوامبر از طریق نشست مرکزی شوراهای در برلین، دولتی تشکیل شد که تعداد اعضایش به‌طور مساوی از نمایندگان احزاب کارگری USPD [حزب سوسیال دموکرات‌های مستقل آلمان] و SPD [حزب سوسیال دموکرات آلمان] بودند. در 16 دسامبر کنگره‌ی سراسری شوراهای آلمان نظام شورایی را در قانون اساسی منظور و تثبیت نکرد، بلکه تشکیل مجلس مؤسسان را تصویب کرد. بدین‌ترتیب این جنبش عملاً خودش را از قدرت ساقط کرد. دیگر نه مبانی نوین سوسیالیسم، بلکه پایان دادن به جنگ و احیاء مجدد وحدت در جنبش متأخر کارگری هدفی بود که برایش اولویت قائل شدند. تنها حزب سوسیال دموکرات‌های مستقل آلمان و گروه اسپارتاکوس از ایده‌ی شوراهای دفاع کردند. آن‌ها از همان آغاز تلاش کردند که این ایده را مستقلاً به مبانی سوسیالیسم ارتقاء دهند. در این‌جا در درجه‌ی نخست شوراهای کارگران برلین USPD نقش برجسته‌ای داشتند که ریچارد مولر و ارنست دویمپگ روی آن‌ها تأثیرگذار بودند. آن‌ها در نشریه‌ی "شورای کارگران" مبانی "نظام شورایی ناب" را تبیین کردند که بر مبنای آن می‌بایستی هرم ساخته شده از شوراهای کارگری از پائین جایگزین بنای پارلمانتاریستی دولت می‌شد. در این نظام دو ساختار، یکی شوراهای کارگری سیاسی

که در یک منطقه و دیگری شوراهای اقتصادی کارگری مدنظر گرفته شده بود که در یک کارخانه می‌بایستی انتخاب می‌شدند. این شوراها به‌طور مشترک می‌بایستی آلمان طبقه‌بندی شده در حوزه‌ی جدید اقتصادی را اداره کنند که در رأس آن "شورای اقتصادی رایش" به‌عنوان بالاترین ارگان اقتصادی با برنامه‌ی سوسیالیستی فعالیت می‌کرد. نکته‌ای که در این مبانی حتی امروز هم جالب به‌نظر می‌رسد، این است که ارگان‌یسم اقتصادی آن‌طور که در آثار اولیه‌ی لنین مطرح شده بود، به صورت انتزاعی در مرکز ثقل قرار نداشت، بلکه ایده‌ی خودگردانی کارگری مبنای اقتصاد با برنامه مدنظر گرفته شده بود (Arnold 1985: 184ff; Hoffrogge 2008: 108-116). در اوائل سال 1919 مبنای "نظام شورایی ناب" تأثیر به‌سزایی روی موجی از اعتصابات توده‌ای بر علیه دولت و مجلس مؤسسان گذاشتند که در این اثنا انتخاب شده بود. این موج اعتصابات نشان‌دهنده‌ی تغییر اوضاع و احوال سیاسی بود. اقدامات متعدد سرکوب‌گرانه‌ی دولت سوسیال دمکرات که نقطه‌ی عطف آن قتل لیبکنخت و لوکزامبورگ بود و اما همچنین به تعویق انداختن دائمی اجتماعی‌سازی اقتصاد، اعتماد به "دولت سوسیالیستی" را کاملاً از بین برد. به جای این‌که دوباره مثل اواخر 1918 به "سوسیالیسم از بالا" اعتماد کنند، می‌خواستند سوسیالیسم را از طریق شوراها عملی کنند. در این دوره در مناطق رور تمام معادن توسط خود کارگران اداره می‌شد و علیرغم اجرای 6 ساعت کار در روز تولید زغال‌سنگ حتی افزایش پیدا کرده بود. اما با این حال گسست بسیار دیر انجام شد: برخلاف نوامبر 1918 انقلابیون دیگر نیرویی مسلح در اختیار نداشتند. برعکس ضدانقلاب از نیروهای شبه‌نظامی [بوجود آمده از نظامیان جنگ اول جهانی] ارتشی را بوجود آورد که هرگونه حرکتی از طرف چپ‌ها را قهرآمیز سرکوب می‌کرد.

با وجود این‌که شوراها بنا به سرشت‌شان دنباله‌روی احزاب نبودند و تئوری و پراکسیس خودشان را تکامل بخشیدند، اما به‌دلیل یک تشکیلات مرکزی و نیروی مسلح شکست خوردند.

مبنای شورایی با سمت‌گیری رفرمیستی نظیر آن‌چه که حزب سوسیال دمکرات آلمان و بعضاً جریان‌ات بورژوازی مطرح کرده بودند، بدون هیچ‌گونه فشاری از پائین مثل حباب از بین رفتند. برای سوسیال دمکرات‌های اکثریت و طرف بورژوازی ائتلاف‌شان در دولت، شوراهای کارگری را فقط به‌عنوان ارگان‌های همیاری در رده‌های پائین‌تر، نظیر کمیته‌های جنگ که قبلاً تشکیل شده بودند، قابل قبول بودند که بعداً به شکل شوراهای کارخانه‌ها در جمهوری وایمر تشکیل شدند و در سال 1949 دوباره در قانون اساسی منظور شدند. با تکیه بر شوراها و پشت سرگذاشتن دولت‌های سنتی به نفع خودگردانی که مدت‌ها انتظار آن می‌رفت که با مشخص کردن عبارت‌پردازی‌های عام در مورد "نفی سرمایه‌داری"، مبنای دیگری از سوسیالیسم را مطرح کنند که با شکست

انقلاب نوامبر به گذشته تعلق پیدا کردند. پس از فروپاشی حزب سوسیال دمکرات مستقل آلمان در اواخر سال 1920 رهبران فعالین شوراها نظیر مولر و دویمینگ و به همراه آنان بسیاری از کارگران چپ سوسیالیست جنبش توده‌های به حزب کمونیست آلمان KPD پیوستند. اما آن‌ها به این دلیل که از سال 1921 حتی قبل از استالین‌گرایی، بسیاری از اعضای حزب به دلایل انضباطی اخراج شدند و دمکراسی درون حزب از بین رفت، نتوانستند نظراتشان را در این حزب به پیش ببرند (Hoffrogge 2008: 144-171).

همچنین روند گسترش سازمان‌های سندیکالیستی و آنارشویستی در انقلاب نوامبر به دلیل بی‌اعتمادی نسبت به سیاست اتحادیه‌های بزرگ متوقف شد. این سازمان‌ها پس از یک دوران شکوفایی و رشد کوتاه مدت دوباره به دوران بی‌دغدغه‌ی آشیانه‌وار خود بازگشتند. بدین ترتیب شکل سیاسی جنبش کارگری دوباره به سطح همکاری حزب و اتحادیه تنزل پیدا کرد که مضامین سیاسی مختص به خودش را به همراه داشت: درک لیبرال - بورژوازی از دولت در سوسیال دمکراسی تثبیت و با قدم‌های گام به گام رفرمیستی دوران قیصر ترکیب شد.

برعکس در حزب کمونیست آلمان گرایش سنتی سوسیالیسم دولتی اقتدارگرا با خوش‌باوری علمی تکنوکرات‌هایش ادامه پیدا کرد. هم‌گرایش مسلط شده در سوسیال دمکرات‌ها و هم در حزب کمونیست بسیار بوروکراتیک بودند و ارزش بسیار کمی برای خودکنشی اعضای‌شان قائل بودند...